جلسه 551

یکشنبه 19/10/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

عرض کردیم اینکه مرحوم شیخ و صاحب کفایه مقسم را ملکف قرار داده اند، و مرحوم آخوند تعبیر کرد البالغ الذی وضع علیه القلم، این قابل مناقشه است. چون ممکن است صبی ممیز هم ملتفت که بشود به حکم شرعی، این وظیفه را دارد که یا قاطع هست به حکم شرعی، یا طریق معتبر بر حکم شرعی دارد، یا شاک است. و باید عقلا به وظیفه عقلیه خودش عمل کند. مثلا گاهی صبی ممیز در موارد محرمات عقلیه به این نتیجه می رسد اجتهادا أو تقلیدا که چون محرمات عقلیه ناشی است از برهان عقلی در قاعده ملازمه، وبرهان عقلی قابل تخصیص نیست. پس صبی مکلف هست به مواردی که مورد قاعده ملازمه است بین حکم شرع و حکم عقل. اگر قطع پیدا کرد صبی ممیز به اینکه ظلم بر او حرام است، عقل منجز می بیند در حقش، وقطع به حرمت ظلم موجب تنجز حرمت ظلم می شود. اگر قطع پیدا نکرد به حرمت ظلم، باید رجوع کند به طریق معتبر. طریق معتبر یا فتوای مجتهد هست یا اجتهاد خود این صبی هست اگر مجتهد باشد که رجوع کند به حدیث رفع، رفع القلم عن الصبی بگوید عموم این حدیث اقتضاء می کند که من تکلیف ندارم حتی در موارد قاعده ملازمه با آن توضیحی که دیروز کردیم. یا مثلا گاهی صبی ممیز شک می کند، فی علم الله بالغ نیست ولی شک می کند که مبادا اینکه بعضی از فقهاء فرموده اند در روایت هم وارد شده است که پسر وقتی سیزده ساله شد تکلیف به عهده اش می آید، نکند این روایات درست باشد، که فتوای بعضی از فقهاء هم هست، شک می کند خب چه بکند؟ فی علم الله یا به نظر شمای شیخ انصاری و صاحب کفایه این بالغ نیست، ما خود این صبی شک دارد، می گوید شاید روایاتی که می گوید إذا بلغ الغلام ثلاث عشر سنة وجب علیه الصیام و الصلاة مثلا، شاید این روایات درست باشد. خب باید یا تحصیل قطع بکند به اینکه مکلف نیست، یا اگر تحصیل قطع نکرد تحصیل ظن معتبر بکند. یا اگر ظن معتبر هم نبود رجوع کند به اصل عملی.

مثال دیگر بزنیم: گاهی صبی ممیز به نحو شبهه مفهومیه شک می کند که آیا من بالغ شده ام یا نشده ام. فی علم الله بالغ نشده، به نظر شیخ انصاری و صاحب کفایه هم بالغ نشده، عنوان المکلف شاملش نمی شود، عنوان البالغ الذی وضع علیه القلم شاملش نمی شود. اما معیار خود این صبی ممیز است، خود او شک دارد، خود او می گوید به نحو شبهه مفهومیه است نکند این مقدار از خشونت شعر عانه کافی باشد در صدق عرفی إذا نبت علیه الشعر الخشن وجب علیه الصلاة. شبهه مفهومیه است، نمی داند این مقدار از خشونت شعر موجب صدق عرفی نبات شعر خشن می شود یا نمی شود. شک می کند. حالا که شک می کند برفرض فی علم الله بالغ نیست، ولی وظیفه عقلیه او این است که یا برود تحصیل قطع بکند که من مکلف نیستم، یا تحصیل ظن معتبر بکند، یا اگر ظن معتبری هم نبود مثل فتوای مجتهد، رجوع کند به اصل عملی.

مرحوم آقای صدر در این مثال سوم یک اشتباه فنی کرده، و آن این است که خواسته راجع به این مثال سوم هم اظهار نظر علمی بکند جواب سؤال آن صبی ممیز را بدهد که آمده سؤال می کند می گوید به نحو شبهه مفهومیه شک دارم که آیا این مقدار صدق می کند نبات شعر خشن یا صدق نمی کند، مرحوم آقای صدر فرموده است که رجوع کن به عمومات تکلیف، یا ایها الذین آمنوا اقیمو الصلاة، یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام، ولذا واجب است بر تو که نماز بخوانی روزه بگیری. در شبهه مفهومیه مخصص منفصل رجوع کنیم به عام فوق. ما یک عهام فوق داریم که عمومات تکالیف است، مخصص منفصل آمده گفته که من لم ینبت علیه الشعر الخشن لایجب علیه الصلاة و الصیام. خب شبهه مفهومیه مخصص منفصل است که آیا این مقدار من لم ینبت علیه الشعر الخشن هست یا نیست، رجوع کن به عمومات تکلیف.

اقول: این فرمایش ایشان از نظر فنی ایراد دارد. چرا؟ برای اینکه ما در شبهه مفهومیه مخصص منفصل باید به نزدیکترین عام رجوع کنیم، عام ادنی، نه عام اعلی. مثلا ما اگر یک خطابی داشتیم که لایجب اکرام الانسان، یک خطابی داشتیم که یجب اکرام العالم، خطاب سومی گفت لایجب اکرام العالم الفاسق، شبهه مفهومیه عالم فاسق هست، یک عالمی است مرتکب گناه صغیره می شود، شبهه مفهومیه است که آیا فاسق مطلق عاصی است که این هم بشود عالم فاسق، یا خصوص مرتکب کبیره است که این آقا فاسق نیست. خب در شبهه مفهومیه لاتکرم العالم الفاسق ما باید رجوع کنیم به یجب اکرام العالم، این آقا عالم است، عموم یجب اکرام العالم یا اطلاق این خطاب شامل این فرد می شود. حق نداریم رجوع کنیم به آن خطاب عام اعلی که لایجب اکرام الانسان. چون این عام ادنی ظهور معتبر دارد حجت است، ظهور این عام ادنی حجت است، یجب اکرام العالم یا یجب اکرام کل عالم شامل این فرد مشکوک می شود. و این یجب اکرام کل عالم مخصص لایجب اکرام الانسان است. حالا این مخصص ما که یجب اکرام کل عالم این مخصص عام اعلی است. خود این مخصص عام اعلی خودش یک مخصص منفصل مجملی دارد، خب باید رجوع کنیم به این عام ادنی، این عام ادنی عام فوقانی است نسبت به آن مخصص منفصل مجمل. ما این را در بحث صلاة مسافر هم عرض کرده ایم. چون آنجا هم آقای خوئی همچنین اشتباهی در کلامشان پیش آمده بود، که اگر شبهه مفهومیه شد برای ثمانیة فراسخ، حد التقصیر ثمانیة فراسخ، شبهه مفهومیه ثمانیة فراسخ است، نمی دانیم هشت فرسخ چه مقدار هست، 43 کیلومتر است کما علیه بعضهم، یا 44 کیلومتر است کما علیه السید الخوئی، یا 45 کیلومتر است کما علیه السید الامام، یا بیشتر از این هم گفته اند چون به لحاظ هر یک فرسخ 6 کیلومتر هم حساب کرده اند. شبهه مفهومیه است، شبهه مفهومیه حد التقصیر ثمانیة فارسخ که هست مرحوم آقای خوئی فرموده رجوع می کنیم به عموم المکلف یصلی تماما. ولذا در شبهه مفهومیه ثمانیة فراسخ وظیفه این شخص این است که نماز تمام بخواند. ما گفته ایم نه، باید رجوع کنیم به المسافر یقصر، این آقایی که مثلا 44 کیلومتر رفت و برگشتش هست یا 43 کیلومتر مسافر وجدانا، المسافر یقصر. شبهه مفهومیه مخصص منفصل که می گوید حد التقصیر ثمانیة فراسخ در شبهه مفهومیه باید رجوع کنیم به این المسافر یقصر نه به المکلف یتم که عام اعلی هست.

در ما نحن فیه هم همین اشتباه پیش آمده برای بحوث. چطور؟ ما یک عام اعلی داریم که کتب علیکم الصیام یا اقیموا الصلاة، یک عام ادنی داریم مثل صحیحه هشام: انقطاع یتم الیتیم الاحتلام و هو اشدّه. این عام ادنی می گوید که ما لم یحتلم الغلام لم یجب علیه ما یجب علی البالغین. مفاد روایت این است دیگر. انقطاع یتم یتیم احتلام است، یعنی تا محتلم نشده هنوز صبی است و تکلیف ندارد، محجور هم هست نسبت به اموالش.

سؤال وجواب: منطوق است، منطوقش این است که تا محتلم نشده هنوز بچه است، بچه است یعنی بالغ نشده است دیگر، تکلیف ندارد، محجور است نسبت به اموالش.

وفرض این است که این صبی ای که نبت علیه الشعر که ما به نحو شبهه مفهومیه نمی دانیم شعر خشن است یا نیست، فرض این است که این صبی احتلام نداشته، خب اگر احتلام داشت که احتلام خودش سبب بلوغ است ولو اصلا هیچ مویی در بدنش نباشد. فرض این است که این بچه محتلم نشده فنبت علیه الشعر المشکوک کونه خشنا. خب ما در این شبهه مفهومیه باید رجوع کنیم به این عام ادنی که می گوید انقطاع یتم الیتیم الاحتلام، نه عام اعلی که می گوید یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام مثلا.

این صحیحه هشام اصل را بر احتلام گذاشت، فرمود انقطاع یتم الیتیم الاحتلام. البته این یک روایت است. روایاتی هم که سن بلوغ را مطرح می کند آنها هم هست. ما یک عام اعلی داریم که یجب علی کل انسان الصلاة و الصیام، که شامل صبی ممیز هم می شود. یک عام ادنی داریم که الصبی لایجب علیه شیء ما لم یحتلم. خب این اثبات می کند که این صبی که محتلم نشده تکلیفی به عهده اش نیست ولو نبت علیه الشعر الخشن. ولذا شما می فرمائید که درآوردن موی زیر بغل موجب بلوغ نیست، ضخیم شدن صدا موجب بلوغ نیست، چرا؟ چون رجوع می کنید به این عام ادنی. رجوع می کنید به این عام ادنی و می گوئید ضخیم شدن صدا و در آوردن موی زیر بغل اینها سبب بلوغ نیست، چون روایت گفته احتلام. آنوقت مقید منفصلی آمد گفت إذا نبت علیه الشعر الخشن، در شبهه مفهومیه شعر خشن رجوع می کنیم به همین عموم انقطاع یتم الیتیم الاحتلام. این یک مطلب.

سؤال وجواب: اطلاق مقامی فرع بر این است که قرینه باشد که این روایات در مقام بیان بوده است، اینکه اول الکلام است. مهم این است که به اطلاق لفظی ما رجوع می کنیم چرا به اطلاق مقامی رجوع کنیم. اطلاق لفظی انقطاع یتم الیتیم الاحتلام نفی می کند که چیزهای دیگر سبب بلوغ باشد. هر مقدار که دلیل داشتیم تخصیص می زنیم این انقطاع یتم الیتیم الاحتلام.

نکته دیگر که البته این را ما قبلا هم عرض کرده ایم، خود مرحوم آقای صدر هم در بحث خروج از محل ابتلاء در قاعده اشتغال و بحث شبهه غیر محصوره اگر ملاحظه بفرمائید، آنجا اشاره دارد به این مطلبی که الان عرض می کنم: شبهه مفهومیه آنی است که نسبت مولا و عبد به او علی حد سواء نباشد، یعنی محال باشد از مولا بپرسیم بگوید نمی دانم. این می شود شبهه مفهومیه. عبد می گوید نمی دانم چون نمی دانم مقصود مولا چیست. مثلا مولا گفت: الکر الف و مأتا رطل، ما نمی دانیم مراد از رطل چیست، رطل عراقی است یا رطل مکی است. اما محال است که برویم خدمت امام علیه السلام بگوئیم یابن رسول الله جعلت فداک ما مراد من الرطل؟ امکان ندارد که امام بفرماید لا ادری. نه بخاطر اینکه امام است، بلکه بخاطر اینکه شارع و مولا ومقنن است ولو مقنن عرفی، خب نمی شود مقنن عرفی بگوید من نمی دانم قانونم چیست. مگر قانون های گذشته اش را فراموش کرده باشد اما همان موقعی که جعل قانون می کند که نمی تواند بگوید من نمی دان چی جعل می کنم. این می شود شبهه مفهومیه. اما اگر چیزی است که مولا هم ممکن است بگوید نمی دانم بما هو مقنن لابما هو عالم الغیب. مثلا مثال می زدیم: در روایت دارد که ذبح قربانی در حج باید در منی باشد. برخی از مناطق در اطراف منی مشکوک است که این هم جزء منی هست یا نیست. خب شبهه مفهومیه است دیگر. مثلا دامنه کوه. خب شبهه مفهومیه منی است. ولی این شبهه مفهومیه ای نیست که بشود به عام فوق رجوع کرد، چرا؟ برای اینکه مولا ممکن است خودش هم بما هو مولای عرفی و مقنن از او سؤال کنیم بگوید من هم نمی دانم منی از کجا تا کجاست، بروید رجوع کنید به عرف محل. خب ظهور ندارد دلیل عام که می گوید فما استیسر من الهدی که در مقام بیان است که آقا در این صفح الجبل در این دامنه کوه اطراف منی می توانید قربانی ذبح کنید. همچنین ظهوری ندارد که، تا ما به این ظهور رجوع کنیم. مانحن فیه هم از این قبیل است، خب وقتی ما می دانیم که نبت شعر خشن استثناء خورده است از عمومات، حالا یا عموم تکلیف یا عموم انقطاع یتم الیتیم الاحتلام، خب مولا بما هو مولای عرفی یک موی خشنی را نشانش بدهند بگویند هذا شعر خشن؟ ممولا می گوید من هم مثل شما باید از عرف بپرسم. پس یک چیزی نیست که بگوئیم مولا چه جور می شود شما ندانی مقصودت چیست؟ مولا می گوید خب مقصود من آنی است که عرفا شعر خشن است باید از عرف پرسید. مولا اگر بگوید که در خیابان صفائیه پارک کردن ماشین ممنوع است. به شهردار قم بگویند آقا این قسمت خیابان ارم هم جزء صفائیه است؟ می گوید من تازه آمده ام شهردار قم شده ام نمی دانم، بروید از عرف بپرسید. نمی شود بگوئیم آقای شهردار تو چه جور قانوگذاری هستی برای شهر قم که نمی دانی قانونت چیست؟ می گوید نه می دانم قانونم چیست، اما صفائیه را نمی دانم از کجا شروع می شود به کجا ختم می شود، اینکه اشکال ندارد که. چون یک امر عرفی است مرجع عرف است، مولا هم که قانون جعل می کند موضوعش می شود ما یصدق علیه عرفا أنه منی أنه صفائیة أنه نبت الشعر الخشن. پس روایتی که می گوید إذا نبت علیه الشعر الخشن ثبت علیه التکلیف، یعنی إذا نبت علیه الشعر الخشن عرفا. آنوقت این می شود شبهه مصداقیه نبت شعر خشن عرفی. مثل این می ماند که مولا گفته: شوهر باید انفاق متعارف بکند، فلینفق بالمعروف. خب به مولا بگوئیم آقا این انفاق کردن که بعضی روزها نان و ماست بدهیم به خانواده، بعضی روزها نان و پنیر بدهیم، اینها انفاق به معروف است؟ می گوید من نمی دانم، عرفها فرق می کند، ممکن است در قم این انفاق به معروف باشد یعنی انفاق متعارف، ولی در شمال تهران این انفاق متعارف نباشد. این دیگر تشخیصش با شما و عرف محل شما.

پس به نظر ما اینگونه مثالها شبهه مفهومیه ای نیست که بشود به عام فوق رجوع کرد.

خود مرحوم آقای صدر در همان بحث شبهه غیر محصوره فرموده است یا در بحث خروج از محل ابتلاء، که شبهه مفهومیه ای که می شود به عام فوق رجوع کرد آنی است که نسبت مولا وعبد به او علی حد سواء نباشد، یعنی نشود مولا بگوید نمی دانم مقصودم چیست. او می شود شبهه مفهومیه مخصص منفصل که می شود به عام رجوع کرد.

شبهه مصداقیه وقتی شد استصحاب می کنیم عدم نبت ما یصدق علیه الشعر الخشن را. می گوئیم ما ینبت علیه الشعر یک زمانی نروئیده بود استصحاب می گوید هنوز هم نروئیده است. نه اینکه رجوع کنیم به عام عرف. فرض این است که به عرف رجوع کردیم نمی دانند، یکی می گوید هست یکی می گوید نیست، هم خودشان گیج بودند و هم ما را گیج کردند، شبهه مفهومیه است دیگر. نسبت به صبی هم مجتهد برای صبی اجتهاد می کند. چطور مجتهد برای صبی رجوع به عام فوق می کرد به نظر بحوث، ما می گوئیم رجوع می کند به استصحاب عدم نبت شعر خشن و در حق صبی این استصحاب را جاری می کند.

مطلب سوم این است که: بحث شده است که این المکف که مقسم هست در این بیان مرحوم شیخ، آیا مراد خصوص مجتهد است یا شامل مقلد هم می شود؟

این بحث خیلی ثمره دارد. می خواهیم ببنیم مقلد هم مشمول این مباحث اصول هست یا نیست.

اطلاق کلام مرحوم شیخ انصاری این است که المکلف، لذا شامل مقلد هم می شود. کلام صاحب کفایه هم مطلق است، چون می گوید البالغ الذی وضع علیه القلم. اینکه صاحب کفایه بعدش دارد إذا التفت الی حکم شرعی متعلق به أو بمقلدیه، یک وقت فکر نکنید که چون گفت متعلق به أو بمقلدیه پس معلوم می شود آن بالغ عاقل یعنی مجتهد. نه، متعلق به أو بمقلدیه برای این نیست که بگوید مقسم مجتهد است، بلکه برای این است که توسعه بدهد تعریف را. بگوید تعریف ما هم شامل التفات به حکم شرعی خود مکلف می شود و هم شامل التفات به حکم شرعی مقلدین می شود. خب التفات به حکم شرعی خود مکلف این اعم است، مجتهد باشد ملتفت به حکم شرعی خودش بشود یا عامی باشد ملتفت به حکم شرعی خودش بشود. اینکه صاحب کفایه دارد متعلق به أو بمقلدیه برای تخصیص مکلف به مجتهد نیست، بلکه برای توسعه است که آقا لازم نیست که مکلف ملتفت به حکم خودش بشود. ممکن است مکلف ملتفت به حکم مقلدینش بشود. اما آنجایی که مکلف ملتفت به حکم خودش می شود ممکن است این مکلف مجتهد باشدو ممکن است مقلد باشد.

مرحوم نائینی فرموده: نه، به نظر ما این مقسم مختص به مجتهد است.

آنچه که ما می فهمیم از کلام مرحوم نائینی این نیست که بخواهد بگوید که برای مقلد اصلا فرض نمی شود این تقسیم سه گانه. نه، چرا فرض نشود. ظاهرا مرحوم نائینی می خواهد بگوید آن مطالبی که برای مقلد فرض می شود مربوط به علم اصول نیست. چون علم اصول عبارت هست از مباحثی که در طریق استنباط حکم شرعی قرار می گیرد. مقلد اگر قطع پیدا کرد به تکلیف کما فی الضروریات مثلا قطع پیدا می کند به حرمت شرب خمر، به قطعش باید عمل کند. ولی این بحث جزء مباحث علم اصول نیست. یا مقلد اگر قطع پیدا نکرد به حکم شرعی، ظن به حکم شرعی پیدا کرد. خب ظن مناسب مقلد چیست؟ فتوای مجتهد است. ظن مناسب با شأن مقلد عبارت از فتوای مجتهد است. خب اگر فتوای مجتهد قائم شد که به مقلد گفت خمر نجس است، باید عمل کند به فتوای مجتهد. ولی این در طریق استنباط حکم شرعی کلی قرار نمی گیرد. ولذا صاحب کفایه هم گفت اجتهاد و تقلید خارج از علم اصول است، گفت خاتمة فی الاجتهاد و التقلید. چون بحث اجتهاد و تقلید جزء مقدمات استنباط حکم شرعی نیست. استنباط حکم شرعی کار مجتهد است. مباحثی در اصول جزء علم اصول است که در طریق استنباط حکم شرعی واقع بشود. درست است مقلد ممکن است گاهی قطع پیدا کند به حکم شرعی کما فی الضروریات و الیقینیات، مثل حرمت شرب خمر، باید به قطعش عمل کند. گاهی طریق معتبر قائم می شود در نزد مقلد بر حکمی، مثل اینکه فتوای معتبر دارد که خمر نجس است، طبق آن فتوای معتبر باید عمل کند. گاهی نه قطع دارد و نه فتوای معتبر دارد، شک دارد، خب باید به اصل عملی رجوع کند. اینها حرف درستی است. اصل عملی هم در حق مقلد به حسب اختلاف موارد فرق می کند. گاهی دوران امر بین محذورین است، یکی می گوید این کار واجب است یکی می گوید حرام است، می شود مخیر، چون فتوای معتبر که ندارد. دو تا مجتهد مساوی اند یکی می گوید واجب است یکی می گوید حرام، خب می شود دوران امر بین محذورین می شود مخیر. اگر دوران امر بین محذورین نبود بلکه علم اجمالی به متباینین بود مثل قصر وتمام، یک مجتهد می گوید قصر واجب است یکی هم می گوید تمام واجب است هر دو هم مساوی اند، خب مقتضای علم اجمالی احتیاط است. گاهی هم نه، مقتضای اصل عملی ممکن است برائت باشد که البته هیچ وقت عامی مورد برائت نمی شود چون همیشه برای عامی شبهه حکمیه قبل الفحص است. همه این حرفها درست، اما این بحثها در استنباط حکم شرعی دخیل نیست. ولذا مرحوم نائینی فرموده: مراد از مکلف در مقام مجتهد است. و با این توضیحی که ما دادیم حرف محقق نائینی تمام است و اشکال مرحوم آقای خوئی و آقای صدر به ایشان وارد نیست. ولکن بحث هایی هست در این رابطه که انشاءالله فردا عرض می کنیم.